****

**کاوشهای لوفور: سیاستهای شهری و حقوق شهروندی ساکنان شهر**

**خلاصه**

ازمباحث قابل­توجه درحوزه دانش­پژوهی و فعالیتهای اخیر مراحل مختلف بازسازی نئولیبرالی هستند که دموکراسی را مورد تهدید قرارمی­دهند. بگونه­ای که حتی جغرافیدانان و محققان علوم اجتماعی نیز موکداً اظهارداشته­اندکه بازسازیهای اقتصادی و سیاسی شهرها تاثیرات منفی بر حق رای شهرنشینان دارد. دراکثر تحقیقات و یادداشتهای اخیر نیز پاسخهای پیشرونده­ای به این تصرف غیرقانونی امتیازات درشهرها داده شده است. یکی از این گرایشهای متداول جذبه ایده " حقوق شهری" بعنوان راهی برای پاسخ دادن به شهرنشینی نئولیبرالی و توانمندسازی هرچه بهتر شهرنشینان است. دراین مقاله به بحث درباره این موضوع می پردازیم که باوجود عهد و پیمانی که درماهیت حقوق شهری وجوددارد، بااینحال، توجه به این ایده در پیشینه­های تحقیقاتی این ایده هم بلحاظ نظری و هم بلحاظ سیاسی شهود چندانی ندارد. اما دراین مقوله اینکه 1) حقوق شهری شامل چه حقوقی است و اینکه 2) چطور مسائل فعلی عدم حق رای را می­پذیرد، نامشخص است. در این مقاله با فرض مطالعه و تحلیل دقیق ریشه­های فکری این ایده یعنی مطالعه کاوشهای لوفور، به مسئله حقوق شهری می­پردازیم. چنین می­پنداریم که حقوق شهری در فرضیه لوفور ازآنچه درپیشینه­های تحقیقاتی فعلی مطرح می­گردد، رادیکالی­تر، پرمسئله­تر و نامشخص­تر به نظرمی­رسد. با این فرضیه نتیجه­گیری می­نماییم که حقوق شهری پتانسیل متمایزی برای مقاومت دربرابر تهدیدات فعلی برای حق رای شهری ارائه می­دهد اما بااین وجود، نوش دارو نیست و نباید بعنوان یک راه حل کامل برای حل مسائل فعلی بلکه بعنوان راه­گشایی برای سیاستهای شهری جدید به حساب بیاید یعنی آنچه که آن را سیاستهایی درقبال ساکنان شهر می نامیم.

**مقدمه**

دردسامبر سال 1999 درطول تظاهرات ضد سازمان تجارت جهانی درسیاتل، شبکه فعالیتهای زیست محیطی و جنگلداری آگهی تبلیغات بزرگی را با مضمون : دموکراسی – سازمان تجارت جهانی، از یک جرثقیل ساختمانی آویزان­کرد.

باگسترش این مباحث فرای سازمان تجارت جهانی، فعالان و تظاهرگنندگان سیاتل، واشنگتن دی سی، مونترئال گوتبورگ، جنوا، پورتوآلگره وجاهای دیگر برسر این موضوع پافشاری کردند که مسئله اصلی بازسازی جهانی نئولیرالی محروم ساختن شهروندان دموکراتیک است. استدلال آنها این بود که کنترل از شهروندان و دولتهای منتخب آنها به شرکتهای سهامی چندملیتی و سازمانهای فرامیلیتی غیرمنتخب تبدیل می­گردد. عملگرایان شرکت­های بزرگ، سازمان تجارت جهانی، صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و موسسات مختلف دیگر را همچون معماران پروژه­ای نئولیبرالی شناسایی می­کنند که بدنبال شکل خاصی از جهانی­سازی یعنی بدنبال یکپارچه­سازی فزاینده عملکرد همه مردم و قراردادن آنها در اقتصاد جهانی سرمایه­داری در فضای ساده و آزاد می­باشند. مخالفان این چهارچوب جهانی ازقدرت درحال رشد سرمایه و پیگیری نئولیبرالیسمی آن در از بین بردن فزاینده توده مردم و محروم­کردن آنها از تصمیماتی در هراسند که دوره جهانی­شدن را تعیین می­نماید و در طیف وسیعی از محققان درزمینه جغرافیا ، مطالعات شهری، اقتصاد سیاسی و زمینه­های دیگر نیز این ترس طنین­انداز است. آنها چنین استدلال می­نمایندکه دور فعلی بازسازی جهانی موجبات افزایش عدم توجه به حق رای، تقویت اقتدارگرایی و به خطرانداختن دموکراسی را فراهم ساخته است.

این استدلال بطورجامع­تر درزمینه جهانی­سازی و دموکراسی ازسوی جغرافیدانان و دیگر دانشمندان علوم اجتماعی نیز درمحتوای شهری پذیرفته شده است.آنها چهارچوبی گریزناپذیر را برای انجام فعالیتهای تجربی ایجادکرده اند که رابطه میان بازسازی سیاسی و اقتصادی و حکومتداری شهری را مورد بررسی قرارمی­دهد. استدلال انها اینگونه است که 1) دورکنونی بازسازی اقتصادی – سیاسی شامل تغییرات گسترده درحوزه موسسات حکومتداری شهری است و اینکه 2) هدف این تغییرات حکومتی حقوق سیاسی قائل شدن برای شهروندان باتوجه به تصمیماتی است که شهر را شکل می­دهند. اگرچه این تغییرات پیچیده شده و به طیفی از نتایجی منتهی گردیده است، اما در این مقاله چنین استدلال شده است که بطورکلی انها قصددارند تا کنترل شهرنشینانی را افزایش­دهند که تصمیم دارند شهرشان را تشکیل­دهند. بنابراین، بطورمداوم به تحقیق و بررسی و انجام اقداماتی نیازمندهستیم که می­تواند استراتژیهای جدید برای مقاومت دربرابر جهانی­سازی نئولیبرالی و برای حق رای دادن به ساکنان شهر را ایجادنماید.

درمیان کسانی که به پاسخهای بالقوه­ای برای مسئله حق رای­ دست یافته­اند، ایده "حقوق شهری" بسیارمورد توجه قراررگرفته است. بااینحال، بیشترین بخش کار بطورسیستماتیک نه دقیقاً آن چیزی را توضیح داده است که حقوق شهری شامل آن است و نه بدقت نتایجی را مورد ارزیابی قرارداده است که این ایده می تواند برای تشویق ساکنان شهر بهمراه داشته باشد. حقوق شهروندی مکرراً مورد بررسی قرارمی­گیرد اما بندرت عمیقاً درگیر آن هستیم (استثنائات ... هستند). دربرخی شیوه­ها، حقوق شهروندی به بخشی از کلمه کلیدی تبدیل شده است و پتانسیل آن برای شرکت در دموکراسی جدید شهری هنوز باید بطورمنطقی مورد بررسی قرارداده شود. هدف ما در این مقاله نه فقط دفاع از مسئله حق شهروندی بلکه بررسی منطقی آن است. هدف ما 1) تنها تفسیر جزییات آن چیزی نیست که حق شهروندی لوفور متضمن آن است بلکه قصد داریم 2) برخی از نتایجی را ارزیابی نماییم که ممکن است برای دموکراسی شهری درمواجه با بازسازی جهانی بهمراه داشته باشد.دراین مقال به دنبال این اهداف با بازگشت به نوشته­های لوفور و درگیرشدن دریک نمایش دقیق و ارزیابی ایده لوفور هستیم. نظریه لوفور یک شروع خوب برای تحلیل منطقی و باجزییات بیشتر مسئله حق شهروندی و کاربرد ان برای دموکراسی شهری است. استدلال ما این است که حقوق شهروندی مطرح شده ازسوی لوفور چشم اندازی باز، بسیاررادیکالی، پرمسئله از سیاستگذاریهای شهری نسبت به دیدگاه مطرح شده در مقاله فعلی را ارائه می­دهد. لوفور جایگزینی کامل و مستقل برای ساختارهای فعلی شهرنشینی را ارائه نمی دهد بلکه، سیاستهای شهری جدیدی را درنظردارد و ازانها دفاع می­نماید که آن را سیاستهای شهری درقبال ساکنان می­نامد و کاملاً مشروط و تصادفی است یعنی ممکن است نتایج قابل قبول یا غیرقابل قبولی برای ساختار فضایی و اجتماعی آن شهر به همراه داشته باشد. این حق شهروندی رویکردی را ارائه می­دهد که درابتدای امر هیجان­انگیز است چراکه جایگزینی رادیکالی را ارائه می­دهدکه مستقیماً ساختار فعلی سرمایه­داری و لیبرال دموکراتیک شهروندی را به چالش می­کشاند و مجدداً به فکر وامی­دارد و نیز غافلگیرکننده است چراکه نمی­دانیم این سیاستهای شهری جدید چه نوع شهری را ایجادخواهندکرد. آنها می­توانند به عنوان یک چالش واقعی دموکراتیک برای حاشیه­سازی و سرکوب­کردن ایفای نقش کنند اما همچنین می­توانند اشکال جدید سلطع را بازنویسی کنند. بنابراین، اندیشیدن منطقی و دقیق به مسئله حقوق شهروندی حائز اهمیت است چراکه درک ان نمی­تواند به مفهوم تکمیل یک انقلاب شهری جدید باشد. پس این آغاز کاراست.

**مسئله: بازسازی جهانی و کاهش اهمیت حق رای درشهرها**

محبوبیت فعلی ایده حقوق شهروندی تاحدی نتیجه افزایش نگرانی دانشمندان علوم اجتماعی و جغرافیدانان درخصوص کم­رنگ شدن فرضیه دموکراسی و حق رای درشهرها است. تحقیقات درباره سوالاتی درزمینه دموکراسی، شهروندی و جهانی­سازی گسترده و متنوع است. ما دراین مقاله به آزمودن مسئله حقوق شهروندی درمقابل تمامی جوانب این پیشینه تحقیقاتی نخواهیم پرداخت. دراین مقاله بر مباحثی تمرکز و توجه خواهیم داشت که ازسوی اقتصاددانان سیاسی درحوزه جغرافیا مطرح گردیده است یعنی کسانی که دوره مدرن سالهای 1970 بازسازی جهانی را شامل تغییراتی می­دانندکه درطی ان شهرها به حکومت گرایش پیدامی­کنند. همچنین دراین مقاله همچنین استدلال ما براین است که حکومت به سه شیوه اصلی دوباره شکل می­گیرد. 1) بازخونی می­شود 2) سیاست به دور از توزیع مجدد و بسوی رقابت جهت­گیری می­یابد. 3) بسیاری ازتوابع دولتی به بدنه­های غیردولتی و شبه دولتی تغییر شکل می­دهند. این تغییر آخر به نوعی تغییراز دولت به حکومت اشاره دارد و این سه تغییر نگرانی درخصوص افزایش از بین رفتن حقوق سیاسی شهروندی بویژه با توجه به کنترلی که برروی تصمیماتی اعمال می­کنند را به اثبات رسانده­اندکه جغرافیای شهری را شکل می­دهد.

**تعویض مجدد**

محققان چنین استدلال می­کنندکه حکومت چنان درحال تعویض مجدد است که گویی موسسات درمقیاسهای زیر و فراملی در قدرتهای بزرگتری قرار می­گیرند. همچنان که حرکتهایی درجهت ایجاد موسسات دولتی جدید درمقیاسهای فراملی همچون اتحادیه اروپا، سازمان تجارت جهانی و یا انجمن ملتهای جنوب غربی آسیا شکل گرفته است. همانطورکه ایالات ملی کنترل را از مقیاسهای ملی به مقیاسهای محلی و منطقه­ای محول می­کنند جوانب زیرملی مقیاس­بندی شامل موسسات محلی است که مجوزها و مسئولتیهای بیشتری را می­پذیرند. این انتقال قدرت (تفویض اختیارات) بدین معنا است که موسسات دولتی محلی بطورفزاینده­ای مسوولیت وظایفی همچون توسعه اقتصادی و خدمات اجتماعی و تاسیس زیرساخت­ها و برنامه­ریزی فضایی را برعهده دارند از این منظر موسسات حکومتی درشهرها بزرگترین مسئولیت و اختیارات را برای اعمال سیاستها درمناطق شهری برعهده دارند. انها درمقیاس­های بزرگتر بویژه درمقیاس ملی به موسسات حکومتی کمتر احتیاج دارند.

**جهت­گیری سیاسی**

افزایش استقلال موسسات حکومتی محلی با تغییر در جهت­گیری سیاسی همراه شده است. تغییر اصلی درجهت رقابت یعنی درزمینه بازسازی نئولیبرال بوده است و موسسات حکومتی محلی تاکید بیشتری برحفظ رقابت اقتصادی منطقه دارند. حکومت محلی بیشتر با طرحهای توزیع مجدد درمقیاس ملی همراه بوده است که بمنظور برانگیختن تقاضای مشتری و حمایت از اقتصاد ملی مبتنی بر تولید انبوه و مصرف انبوه طراحی شدند. ازانجاییکه بازسازی اقتصادی، اقتصاد محلی را بطورفزاینده­ای نسبت به عملکرد اقتصادملی کاهش داده است، دولتهای محلی بیشتر درگیر تضمین رقابت تاثیرگذار منطقه محلی در اقتصاد جهانی هستند. رهبران محلی دیگر احساس نمی­کنند که بتوانند برای دفاع ازثروت اقتصادی درمحل خود به سیاستگذاران ملی متکی باشند. بنابراین، دراین مقاله به بررسی تبدیل­شدن توسعه اقتصادی و رقابت به ضرورتی اولیه می­پردازیم که سیاست­گذاریهای محلی را بحرکت درمی­آورد. فضاهای محلی بطورفزاینده­ای درجهت عرضه و جذب سرمایه­گذاری در مناطق محله مداخله می­کنند. یعنی آنها به انتقال تکنولوژی برای تحریک رشدی همراه با فن­اوری بالا کمک می کنند و نقش مهمتری را در برنامه­ریزی و تامین مالی زیربنایی ایفا می­نمایند و طراحی آموزش شغلی را بمنظور ایجاد یک نیروی کار انعطاف­پذیر برای اقتصاد جدید پیشنهاد می­دهند.

**حکومت**

درمسیرحرکت از توزیع مجدد تقاضا و بسوی رقابت عرضه­گرا، حکومت محلی جستجویی کارا با سازماندهی مجدد ساختارکلی را آغازکرده است. این سازمان خدمات خود را با سازمانهای داوطلب و شرکتهای خصوصی آغازکرده­است و نهادهای شبه دولتی مانند کوانوها برای آموزش و شوراهای سازمانی، شرکتهای توسعه شهری و مشارکتهای خصوصی – عمومی را ایجاد نموده­است تا بسیاری از اقدامات دولت محلی را پیش ببرد. به منظور تضمین رقابتی­تر بودن دراقتصاد جهانی، دولت محلی برخی از عملکردها را برون سپاری کرده است بطوریکه می تواند با تنظیم مجدد به یک شرکت انعطاف­پذیر شبیه باشد. دولت محلی بر مراقبت از مشتری ، سلسله مراتب مدیریتی بالاتر و پایین تر ، تحریم بودجه، مهارتهای چندگانه و انعطاف پذیری نیروی کار، نقش کلیدی اطلاعات و فن­اوری اطلاعات و تصویب ایده های مدیریتی جدید تاکید داشته است . بطورکلی، بحث برسراین موضوع است که تغییر از دولتی محلی به حکومت محلی درحال انجام است و در تلاش برای رقابت برای مرکز سرمایه­گذاری سیال فزاینده، دولت محلی (دولت) بسیاری از قدرتها و وظایف را انتقال داده است تا شبکه­هایی از موسسات دولتی، نیمه­دولتی و غیردولتی را به شکل مجموعه­ای درآورد و نتیجه یک مجموعه بسیارپیچیده و بسرعت درحال تحول از موسساتی است که برمناطق شهری حکومت می­کنند. دراصل، محققان نگران اصول اخلاقی حکومت جدیدی هستند که بویژه ازطریق ضرورت انباشت سرمایه­داری به حرکت درمی­آید. این حکومت از ناکارامدی و نامناسب بودن مشاوره دموکراتیک بدلیل شرایط اقتصادی فعلی اجتناب می­کند. بعلاوه، موسسات حکومتی جدید بطورفزاینده­ای خارج از دولت محلی قراردارند و این بدان معنا است که بیشتر تصمیمات دولتی توسط حامیانی اتخاذ می­گردد که مستقیماً پاسخگوی رای­دهندگان محلی و کنترل متعارف دموکراتیک نیستند. بطورخلاصه، ترس ازاین مسئله وجودداردکه این موسسات جدید و الزامات سیاست جدید انها ساکنان محلی را از تصمیماتی محروم می سازد که شهر آنها را شکل می­دهد. بطورکلی، تحقیقات درخصوص جهانی­سازی و تغییر حکومت شهری نیاز فوری به استراتژیهای جدید را بیان داشته است تا انحلال رو به رشد شهرنشینان را بی اثرسازد.

تحقیقات درخصوص چنین استراتژیهایی آغازگردیده است و اکثر آنها شامل رسیدگی عملی به کار جنبش­های جدید درمیان جمعیت­های شهری حاشیه­نشین است که ازشکلی از کنترل دوکراتیک جدید دفاع می­کنند. درمیان دانشگاهیانی که درحال تحقیق درخصوص جایگزینی برای بی اعتبارسازی نیولیبرال هستند، بسیاری نیز بدنبال کشف حقوق شهری بعنوان یک فرصت امیدوارکننده می باشند.

بااینحال، متاسفانه، تعدادکمی در دانشگاه و خارج از آن درست جزییاتی را بیان داشته­اند که درمفهوم حقوق شهروندی قرارمی­گیرد. اما مزایا یا زیانهایی که باید برای امتیازات ساکنان شهری داشته باشد را ایجادنکرده­اند. درحالیکه این تحقیق برای مشخص شدن موضوع، ابتکاری، تحریک کننده و نیکو بنظرمی­آید. بااینحال، تفسیر و ارزیابی دقیق و کوتاهی از ایده حق شهروندی دران بیان گردیده است. ما با کمبود توضیحات جامع درخصوص مضمون حق شهروندی و یا اینکه چطور می­تواند حقوق جدید را به چالش بکشد یا آنها را تعریف کند و یا جایگزین نماید، روبرو هستیم. بعلاوه به مفهوم درستی از اینکه چطور حق شهروندی باید به مسائل مربوط به حق انحصاری خاص مرتبط با نئولیبریالیسم شهری بپردازد نیز دست نمی یابیم. اختلاف نظر بزرگی میان تعدد و فراوانی اشاره به حق شهروندی و عمقی وجوددارد که این حق در ان عمق کشف می­شود. بعبارت دیگر، ما ازاین موضوع درهراسیم که اگر یادآوری اخیر را ارائه دهیم، بخش بعدی به نوشته­های لوفور دراین خصوص اشاره خواهدداشت. بدین ترتیب، فرضیه ما براین نیست که فرمول لوفووریال ارتودوکس تنها شیوه قابل قبول بیان حقوق شهر است یا اینکه فقط به مفهومی از ارتودوکس نیازداریم، ترجیحاً به ایده اولیه لوفور بعنوان یک جایگاه منطقی برای آغاز تفسیر نسخه­ای از تعریف دقیق­تر و صریح­تر ازآنچیزی اشاره می­کنیم که را داریم که حق شهروندی می­تواند مستلزم آن باشد. سپس برخی از مفاهیم گسترده ایده لوفور درخصوص روابط اجتماعی و سیاسی درشهرها را کشف می­نماییم و پتانسیل آن برای مقاومت در برابر روند ضد دموکراتیک شهرنشینی نولیبرالی فوق را ارزیابی می­کنیم.

**راه حل: حقوق شهری؟**

مفهوم لوفور از حقوق شهری درمرتبه اول پیچیده و روان است. آنچه ما دراین مقاله ارائه می­دهیم اصطلاح دقیقی از استدلالهای لوفور نیست بلکه استدلالی است که ازآنها استخراج شده است. ما مجموعه ای ازاصولی را ارائه می­دهیم که از مطالعه دقیق نوشته­های لوفور استخراج می­گردد. درانجام این کار، سه اثر لوفور یعنی حقوق شهری، فضا و سیاست و تولید فضا را ترسیم می­کنیم. اینطور فرض می­کنیم که حق شهری بیان شده از سوی لوفور یک برهان و استدلال برای کارعمیق دوباره هم برروی روابط اجتماعی درسرمایه­داری و هم ساختار جدید لیبرال دموکراتیک شهری است. ارائه حق شهروندی ازسوی لوفور نه به مفهوم پیشنهادی برای اصلاحات است و نه پیش بینی مقاومتی یکپارچه، تاکتیکی یا تقسیم­بندی است، بلکه خواستار بازسازی رادیکال روابط اجتماعی سیاسی و اقتصادی هم درشهر و هم فرای آن است. کلید این ماهیت رادیکالی شکل­گیری دوباه چهارچوب حوزه تصمیم­گیری درشهرها درمقوله حقوق شهروندی است. یعنی حقوق شهری شیوه تصمیم­گیری ازسوی دولت را بسوی تولید فضای شهری جهت­گیری می­نماید. به تصور لوفور در ازای بکارگیری مشورت دموکراتیک که تنها به تصمیمات دولتی محدودمی­شود، در تمامی تصمیماتی می­توان این مفهوم را بکارگرفته که درتولید فضای شهری مشارکت دارند. حقوق شهروندی نیاز به بازسازی روابط قدرت را بیان می­داردکه زمینه تولید فضای شهری می باشند و اساساً کنترل را دور از سرمایه و دولت و بسوی شهروندان تغییر می­دهد.

ازانجاییکه فضای شهری بطورمتمرکز درحقوق شهری شکل می­گیرد، بیان مفهوم لوفور از فضا در یک کلمه حائز اهمیت است. ایده وی شامل آن چیزی است که لوفور آن را فضای درک شده و حمایتی و فضای زندگی می نامد. فضای درک شده به فضایی نسبتاً عینی اشاره داردکه افراد درفضایی واقعی درمحیط روزانه خود با آن روبرو می­شوند. فضای حمایتی به ساختارهای فضای ذهنی و ایده­های خلاقانه و نمایش فضایی آن اشاره دارد. فضای زندگی ترکیبی پیچیده از فضای درک شده و فضای حمایتی است. این فضا یک تجربه فردی واقعی از فضایی درزندگی روزانه را ارائه می­دهد. فضای زندگی فقط مرحله­ای غیرفعالی نیست که در آن زندگی اجتماعی گسترش می یابد بلکه عنصر تشکیل دهنده زندگی اجتماعی را ارائه می­دهد. بنابراین، روابط اجتماعی و فضای زندگی بی­گمان بایکدیگردرزندگی روزانه متحد می­شوند. تولید فضای شهری برای لوفور، لزوما شامل بازتولید روابط اجتماعی است که در آن محدود شده است. بنابراین تولید فضای شهری به چیزی بیش از یک برنامه صرف برای فضای ذهنی درشهر نیازدارد و شامل تولید و بازتولید تمامی جوانب زندگی شهری است. پس ازنظر لوفور حقوق شهری مانند عجز و تقاضا و حق تغییر وتحول در زندگی شهری می­باشد.

این تاکید بر فضای شهری حوق شهری را بوضوح از اشکال فعلی حق رای دردوکراسی لیبرال مجزا می­سازد. این اشکال عمدتاً در اطراف سازه­ها ، سیاستها و تصمیمات دولت رسمی می­چرخد. شهروندان دموکرات لیبرال ( که وضعیت شهروندی رسمی آنها براساس ملیتشان است) صدای نهادینه شده­ای در تصمیمات دولت دارند و بنابراین آنها کنترل غیرمستقیمی بر هر فرایند اجتماعی دارند که دولت می تواند بر آن تأثیر بگذارد. در مقابل، این حق به مردم عادی امتیازی با توجه به تصمیماتی را می­دهد که فضای شهری را تولید می­کنند و این یعنی حقوق مردم را به خطر می­اندازد. این تغییر ساده بطوراساسی دامنه امتیازات را به فضایی فراتر از ساختارهای دولتی گسترش می­دهد. بسیاری از تصمیماتی که فضای شهری را ایجاد می­نمایند چهارچوب دولتی دارند، اما بسیاری نیز خارج از این ساختار اتخاذ می­گردد. به عنوان مثال، تصميماتی که به جهت سرمايه­گذاري بنگاه­ها در مواد اساسی حقوق شهری قرار مي­گيرند چراکه اين تصميمات نقش مهمی در توليد فضاي شهری دارند. این امتیاز مصوب بخاطر تصمیماتی که اتخاذ می­گردد، حقوق شهروندان را تحت تاثیر قراردهد، اما ازانجاییکه دولت تنها می­تواند بر محتوایی تاثیرگذر باشدکه درآن سرمایه­گذاری ( سیاست دریافت مالیات، قانون کار،محدودیتهای زیست محیطی و غیره) انجام می­شود و نمی­تواند چنین تصمیماتی را مستقیماً کنترل­کند، بنابراین، این کنترل جزئی و منتشرشده است. حقوق شهری، برعکس، جایگاه ادبی برای ساکنان شهری در جدول مشارکت قائل است زیرا به هر طریقی تصمیم­گیری می­کند که به صدای مستقیم تولید فضای شهری کمک می­کند و می­تواند برتر از محدودیت­های موجود ساختارهای فعلی امتیازات شهروندی متعارف باشد.

اینکه دقیقا مشخص شود که چه کسی تحت حمایت حقوق شهروندی قرارمی­گیرد، حائز اهمیت است. در حال حاضر، امتیازات رسمی به طورعمده بر مبنای شهروندی ملی است. کسانی که شهروندان ملی هستند، درهمکاری بجهت تصمیم­گیری درموضوعات مختلف دولتی واجد شرایط هستند. بااینحال از منظر لوفور این امتیاز حق کسانی است که ساکن شهر هستند، چراکه حق شهروندی خواهان تغییر حول تولید فضای شهری است و شامل کسانی است که در شهر زندگی می­نمایند، یعنی کسانی که به بدنه تجربه زندگی شهری و فضای زندگی کمک می­کنند، کسانی که می­توانند به طورقانونی ادعای حقوق شهری و شهروندی را داشته باشند. حقوق شهری به منظور تقویت منافع کل جامعه و در درجه نخست همه کسانی که ساکن هستند، طراحی شده است. در حالی که امتیازات معمول افراد تابعه و دارای ملیت آن دولت را صاحب اختیار و امتیاز می­گرداند، حقوق شهری نیز به شهروندان اختیاراتی می دهد. تحت حقوق شهروندی با افرادی بدون حق امتیاز، یک اتفاق بواسطه­ی ملیت یا قومیت یا تولد نیست؛ بلکه از طریق زندگی روزمره درفضایی شهری حاصل می­شود. از آنجایی که در قرن بیستم، واژه "شهروندی"به طور کلی با عضویت در یک جامعه سیاسی ملی مرتبط شده است، شاید بهتر باشد کسانی که حقوق شهرنشینی دارند را به جای شهروندان در نظریه لوفور سیتادینز نامید. لوفور با استفاده از این اصطلاح، مفهوم شهروند با حاکمیت/ ساکن را ترکیب می­کند و چنین استدلال می­کند که

حقوق شهری باید حقوق شهروندی را به عنوان یک فرد مقیم شهر (سیتدین) و کاربر خدمات چندگانه ایجادنماید و تصحیح و عملی سازد. از یک سو، حق استفاده از ایده­های خود را در مورد فضا و زمان فعالیت­های خود در منطقه شهری اعلام می­نماید و ...

حقوق شهروندی شامل دوحق اصلی برای شهرنشینان یعنی حق مشارکت و حق تقدم است. حق مشارکت اشاره به نقش اصلی مردم شهر در هرتصمیم­گیری دارد که به تولید فضای شهری کمک می­نماید. این تصمیم می­تواند تحت نظارت دولت (مانند تصمیمات سیاسی)، سرمایه ( تصمیم برای سرمایه­گذاری / عدم سرمایه­گذاری)، اتحادیه کارگری چندجانبه ( قانون تجارت جهانی) و یا هر ارگان دیگری باشد که برتولید فضای شهری خاص تاثیرمی­گذارد. بعلاوه، این تصمیم می­تواند در طیفی از مقیاسها اتخادشود و شامل هرسطحی از حکومت ( ملی، استانی، محلی) و یا شرکتهایی باشد که درهر مقیاسی (جهانی، ملی، محلی) فعالیت می­کنند. برای مثال، مردم شهر سیتاتل، دراین شهر از حق شرکت در تصمیم­گیری سرمایه­گذاری درمرکزی مانند بویینگ ( که اکنون درشیکاگو اداره می­شود ) را دارند که می­تواند برفضای شهری سایتل تاثیرگذار باشد. لوفور به وضوح اظهارمی­داردکه نقش تصمیم­گیری مردم شهر باید کنترل شده باشد، اما به صراحت بیان نمی­داردکه این مرکزیت به چه معنایی می­تواند باشد. او به صراحت درخصوص تصمیماتی که درراستای تولید فضای شهری ازسوی شهروندان اتخادمی­گردد، صحبت نمی­کند. اما واضح است که نقش شهرنشینان باید مستقیم باشد و مرکزیت داشته باشد. برخلاف ماهیت غیرمستقیم حق رای لیبرال- دموکرات که درآن صدای ساکنان ازطریق موسسات دولتی فیلتر می­شود، حقوق شهری باید شاهد مشارکت مستقیم ساکنان درتمامی تصمیماتی باشد که درخصوص تولید فضای شهری در شهرشان اتخاد می­گردد.

این دستور کار در جنبه دوم حقوق شهری قرار دارد و آن هم حق تصاحب (تملک ، تخصیص) است. تصاحب شامل حق ساکنین به دسترسی فیزیکی، اشغال و استفاده از فضای شهری است و بنابراین این مفهوم تمرکز اولیه کسانی بوده است که از حق مردم برای حضور فیزیکی در فضای شهر حمایت می­کنند. با این حال، لوفور تصور می کند که تصاحب یا تملک معنای وسیع­تر و ساختاری­تری دارد. نه تنها حق تصاحب حق اشغال فضای شهری تولید شده است، بلکه حق تولید فضای شهری نیز هست به طوریکه نیازهای ساکنان را تامین­کند. از آنجا که تصاحب به ساکنان حق استفاده تمام وکمال از فضای شهری در جریان زندگی روزمره را می­دهد (لوفور، 1996، 179ص)، فضا باید به نحوی تولید شود که امکان استفاده کامل را داشته­باشند. بنابراین جنبه ارزش استفاده از فضای شهری باید در تصمیم­گیری­هایی که فضای شهری را تولید می­کنند، مورد توجه اولیه باشد. مفهوم فضای شهری به عنوان مالکیت خصوصی، به عنوان کالایی که توسط فرایند تولید سرمايه، دارای ارزش می­شود (يا برای ارزش­گذاری کالاهای ديگر مورد استفاده قرار می­گیرد)، به طورمشخص آن چیزی است که حق تصاحب در مقابل آن قراردارد.

بنابراین دیدگاه لوفور درباره حقوق در برابر شهر یکی از تحولات بنیادی جامعه شهری و روابط فضایی است. این امر هم روابط شهروندی لیبرال دموکراتیک جاری و هم روابط اجتماعی سرمایه­داری را دچار تغییر و تحول کرده است. مدل غالب شهروندی به طورکامل بالابردن حق مشارکت است. ایده­ی لوفور دربرگیرنده چیزی بسیار بیش از گسترش ساختارهای شهروندی لیبرال دموکراتیک پایه­ریزی شده در مواجه با تغییرات دولتی است. در عوض اقامت شهری به طور مستقیم با شهروندی ملی به عنوان مبنای غالب برای عضویت سیاسی روبرو می­شود. از آنجا که شهروندان ویتنام، مکزیک و ایالات متحده همه می­توانند به طور مساوی ساکنان یک شهر خاص باشند، بنابراین ساکنان باید حق مشارکت بدون توجه به ملیت را داشته­باشند. از اینرو، حق مشارکت، مفهوم وستفالین را رد می­کندکه در آن تمام وفاداری های سیاسی باید به شکل سلسله مراتبی تابع عضویت دولت ملی یک کشور باشند.این یک هویت سیاسی (اقامت) را پیشنهاد می­کند که هم مستقل است و هم پیش از ملیت با توجه به تصمیماتی که فضای شهری را تولید می­کنند، بیان می­شود. علاوه بر این، همانگونه که در بالا دیدیم، حق مشارکت، تصمیماتی فراتر از دولت را پیش روی ما باز می­کند. برخلاف اعطای حقوق قانونی معمول و رایج، حق مشارکت، دسترسی تصمیم­گیری ساکنان را به کل تصمیم­هایی که فضای شهری را تولید می­کنند، گسترش می­دهد. در نهایت، حق مشارکت، بر مشارکت متمرکز و مستقیم شهروندان درتصمی­گیریها تاکیددار. بجای رژیم کنونی که درآن کنترل تصمیمات درتولید فضای شهری بعهده برگزیدگان در سرمايه­گذاری و دولت است، لوفور ساکنان یک شهر را به عنوان صدای اکثریت و برتر تصور می­کند.

از سوی دیگر، حق تصاحب یا تملک دربرگیرنده یک چالش صریح و مستقیم در برابر روابط اجتماعی سرمایه داری است. در طول دو قرن گذشته، ارزش­گذاری فضای شهری یک استراتژی تجمع کلیدی برای سرمایه بوده است و حقوق مالکیت به شرکت های سرمایه­داری حق نظارت و کنترل نسبتا آزادانه­ای ارائه کرده است که به موجب آن به تولید فضای شهری برای به حداکثر رساندن ارزش مبادله آن بپردازند و حق تملك با توانايی سرمايه برای ارزش­گذاری فضای شهری مواجه می­شود که اولويت واضح و آشکاری برای ارزش مصرف ساكنان شهری بر فراز نرخ­های ارزش مبادله شركت­های سرمايه­داری برقرار می­کند. علاوه بر این،. اگرچه به چالش کشیدن حقوق مالکیت به معنی به چالش­کشیدن اصول روابط طبقه سرمایه­دار است اما تصاحب یا تملک، کنترل فضای شهری را مجدد بازنویسی و آماده می­کند به طوریکه به مقاومت در برابر برتری فعلی حقوق مالکیت و تاکید بر اولویت حقوق بهره­گیری ساکنان می­پردازد. حق تصاحب یا تملک هنگامی که با نقش مرکزی برای ساکنان در تصمیم­گیری همراه شود، یک چالش مستقیم را به مجموعه­ای از روابط سیاسی- اقتصادی که برای ارزیابی فضای شهری و تجمع سرمایه در دوران مدرن حیاتی بوده است، وارد می­کند.

راه رادیکالی حقوق در برابر شهر (حقوق شهری) که هم ساختارهای ایجاد شده شهروندی لیبرال متداول و هم سرمايه­داري را به چالش می­کشد، وعده خاصي براي مقاومت در برابر فسخ قرارداد با نئولیبرالیسم شهری پیشنهاد می­کند. با اینحال، این وعده باید با دو نگرانی عمده مطرح شود : (1) حق لوفور نسبت به شهر، پرسش های بیشتری نسبت به پاسخهایی که می­دهد، مطرح می­کند. و (2) این ویژگی نامشخص احتمال اینکه حقوق شهری می­تواند تاثیرات منفی قابل­توجهی بر شهرها داشته باشد را همچنان باز می­گذارد. به عبارت­دیگر، سیاست شهری ساکنان لوفور، لزوماً منجر به یک نتیجه خاص نخواهد شد و به منظور ایجاد حس آزادی سیاسی، حقوق شهری ارائه خواهدگردید. در بخش بعدی برخی جنبه­های سیاست های مشروط درجه­بندی (مقیاس بندی) را که حقوق شهری بنیاد نهاده است، بیشتر توضیح خواهیم داد.

**سیاست های مدرج ( مقیاس بندی شده ، نردبانی شکل) و حقوق شهری**

پیگیری سیاست شهری ساکنان در حوزه سیاسی الزاماً در میان دیگر سیاست­ها شامل یک سیاست چند بعدی مقیاس­بندی است. این سیاستها شامل ساختار مدرج (مقیاس بندی شده) مشارکت و تعریف مدرج عضویت سیاسی خواهد بود. درنوشته­های مستدل اخیر درزمینه جغرافیا این مقیاسها مشروط بر وجود سیاستهای مدرج می­باشد و نتایج آنها بستگی به فعالیتهای بازیگران سیاسی دارد که نقش غالبی را ایفا می­نمایند. بنابراین، مقیاس یک واقعیت عینی نیست ؛ بلکه از طریق یک فرایند مبارزه سیاسی به شکل اجتماعی ایجاد می­شود. (آگنیو، 1997؛ برنر، 2001؛ مارستون، 2000؛ اسمیت 1993) و اینکه آیا مقررات مقیاس­بندی شده جدید، پیش­رونده یا پس رونده هستند، از قبل قابل پیش­بینی نیست. در مورد حقوق شهری، یک سیاست مشروط درجه­بندی به تعیین اینکه چه کسی توانمند است (و چه کسی نه ) کمک فراوانی خواهدکرد و اینکه این قدرتها چه قدرتهایی خواهند بود را شکل خواهد داد. بر خلاف منظور کاملاً واضح و روشن لوفور، صاحبان حقوق شهری به طور ذاتی آزادیخواه نیستند. او چنین استدلال می­نماید که ساکنین شهر باید توانمند باشند، اما هم درجه این توانمندسازی (کنترل تا چه حد؟) و هم ویژگی آن (آیا همه ساکنان به یک اندازه قدرتمند و توانمند هستند؟) تحت کشمکش و جدال خواهند بود. کسانی که توسط این سیاستها توانمند شده­اند، نتایج اجتماعی و فضایی خاصی را که حقوق شهری دارا می باشد را تعیین می­کنند. ما چنین استدلال می­نماییم که این سیاستهای مقیاس­بندی شده دو جنبه اصلی دارند که عبارتند از: کاهش ساختار فعلی مشارکت دموکراتیک، و بازنگری در چگونگی تعریف عضویت سیاسی.

**کوچک­سازی(تغییر) ابعاد ساختارکنونی مشارکت دموکراتیک**

حقوق­شهری به معنای کاهش گسترده مقرراتی است که در حال حاضر مشارکت دموکراتیک را مشخص می کنند. در مشارکت دموکراتیک لیبرال، ساختارها به شدت به شهروندی رسمی در دولت ملی پیوند خورده­اند؛ شهروندان رسمی در تصمیماتی که دولت میخواهد بگیرد، حق اظهار نظرهای نهادینه و رسمی دارند. از آنجائیکه مشارکت آنها با تصمیمات و سیاست­های دولت مرتبط است، مشارکت شهروندان به شیوه­ای بسیار متفاوت درجه بندی می­شود. شهروندان در یک مجموعه نسبتاً سخت و محکم از مقیاس­های موجود از قبل که مشارکت آنها را محدود می­کند، ساکن هستند. به عنوان مثال، در ایالات متحده، به شهروندان معمولا در یک دولت شهری، یک بخش، یک ایالت دولتی و دولت فدرال حقوق مدنی و مجوز اعطا می­شود و مشارکت آنها محدود به این مقیاس های موجود است. بدین معنی که آنها درشهرها، ایالت­ها، بخش­ها و کشورهای عضو غیر از خودشان حق اظهار نظر رسمی ندارند. علاوه براین، مقیاس­هایی که در آنها ساکن هستند، در یک رابطه سلسله مراتبی مرتب­شده اند. مقیاس ملی، مقیاس برتر و غالب است به این معنی که آنها باید شهروند دولت ملی باشند تا بتوانند در مقیاسهای دیگر مجوز یا حقوق مدنی دریافت­کنند. علاوه براین، در یک سیستم فدرال، هر مقیاس تا حدی تحت کنترل تصمیمات دستگاه­های دولتی در مقیاس بزرگتر است. به این ترتیب، سیستم سنجش، رای شهروندانی که به یک بخش موفق رای داده­اند را در تصمیماتی در مقیاس دولتی یا ملی لغو شده و بی اثر در نظرگیرد.

از آنجایی که حقوق شهری به طور محکم حول تولید فضای شهری درحال دگرگونی است، مقررات مقیاس­بندی شده و مدرج مشارکتی که بر آن دلالت دارند می­تواند عمیقا پیچیده بوده، هم پوشانی و اشتراک بیشتری داشته و قابل انعطاف­تر از ساختار فعلی باشند. لوفور چنین استدلال می­کند که ساکنان حق دارند به طور مرکزی در تصمیم­گیری­هایی که فضای شهری را تولید می­کن مشارکت نمایند. اما این تصمیمات در طیف وسیعی از مقیاس­های متفاوت و در بازه وسیعی از مناطق مختلف عمل می­کنند. به عنوان مثال، یک تصمیم فرضی از سوی دولت مکزیک برای تغییر سیاست­های مالکیت زمین در ایالت اواکساکا را در نظربگیرید، ساختارهای فعلی اعطای حقوق و مجوز قانونی به شهروندان اواکساکان و به میزان قابل ملاحظه­ای به شهروندان مکزیکی اجازه می دهدکه در تصمیم­گیری­ها تا حدی (به میزان محدود)حق اظهارنظر داشته باشند اما با اینحال، اصلاحات ارضی در اواکساکا می­تواند به شدت بر مهاجرت از اواکساکا به لس­آنجلس (در میان دیگر مکان­ها) تاثیربگذارد و در گذشته نیز این تاثیر وجود داشته است. چنین تصمیمی به احتمال زیاد در تولید فضای شهری در لس­آنجلس با تغییر جغرافیای جمعیت مداخله خواهدکرد. بنابراین، تحت حقوق شهری، ساکنین لس­آنجلس حق دارند تا در تصمیمات دولت مکزیک به طورمتمرکز شرکت­نمایند. چنین حقوقی، سلسله مراتب نسبتاً شسته و رفته و مدرج تو درتویی را که درحال­حاضر آزادی­های دموکراتیک و مفروضات وستفالین را مشخص می­کند، گسترش می­دهد. در این مثال، دسترسی شهروندان لس­آنجلس فراتر از مرزهای لوس­آنجلس، کالیفرنیا و ایالات متحده بوده و هم به مکزیکوسیتی و هم به بخش­های روستایی مکزیک گسترش می­یابد. این مقررات به آنجلانو سیتادینس یک کرسی درمجلس اواکساکا و در مکزیکو سیتی اعطا می­کند و سلسله مراتب نهفته فعلی را با یک دیدگاه پیچیده از مقیاس­های همپوشانی شده و مجدداً شکل گرفته اعطا می­کند، بطوری که این سلسله مراتبها دیگر در ساختار بندی مشارکت برتری و تسلطی ندارند. همانطورکه این مثال نشان می­دهد، حقوق شهری بر تغییرات رادیکالی در ساختار قدرت سیاسی دلالت دارد. این تحولات فرصت­های بی شماری را پیش روی شهروندان باز می­کند. بنابراین پیش بینی اینکه آیا حقوق شهری به نتایج مطلوب منجرخواهد شد یا خیر، بسیار دشوار است. در مثال اواکساکا، یکی ازاین پیامدهای منفی نتیجه­بخش فعالیت مردمان سفیدپوست و پولدار لس آنجلس برای حذف غیر سفیدها و اواکساکانهای فقیرتر درشهرخواهدبود. بعبات­دیگر، درچارچوب دیگری، ساکنان سیوداد جوارز ممکن است از همان قدرت برای رسیدن به اهداف مختلف استفاده نمایند. از آنجا که آنها درتصمیم گیری­های سرمایه­گذاری TNC درشهر حق اظهارنظر و رای­دهی دارند، بنابراین می­توانند از حق مشارکت خود برای جلوگیری از ورود تخلیه بار بنزن از سوی شرکت شیمیایی آمریکایی به ریو گراند استفاده نمایند و درنتیجه در مقابل بی­عدالتی زیست محیطی در امتداد مرز ایالات­متحده و مکزیک مقاومت می­نمایند. بدین­ترتیب، این دستورکار افراد قدرتمندی است که نتایج اجتماعی و فضایی حقوق شهری و سیاستهای درجه بندی آن را تعیین خواهندکرد.

علاوه­بر چنین سیاستهای وسیعتری، توسعه سیاست شهری شهروندان همچنین شامل مذاکره درخصوص مقیاسهای کوچکتر مانند مذاکره بین مقیاس شهری و زیر مقیاسهای آن می­گردد. سوال مهم و مرکزی این است که آیا تحت حقوق مشارکت کاملاً برابر ساکنان درفرآیندهای تولید فضای­شهری، مقیاس شهری وجودآمده می­تواند زیر مقیاس­های خود را ازبین می­­برد؟. ما می­توانیم ازگفته­های لوفور چنین استنباط نماییم که تمام شهروندان حق مشارکت مساوی در فرآیندهای بزرگ تاثیرگذار بر کل منطقه شهری را دارند. به عنوان مثال، اگر یک شرکت بسیار بزرگ مانند بوئینگ تصمیم بگیرد که تولید هوافضا را از سیاتل به خارج منتقل­کند، این امر تا حد زیادی جغرافیای اقتصادی کل منطقه شهری را تحت تأثیر قرارخواهد داد و همه ساکنان سیاتل به وضوح حق مشارکت متمرکز درچنین تصمیم­گیری را خواهندداشت. بااینحال، هنوز مشخص نیست که چگونه می­توان از عهده تصمیماتی برآمد که تاثیرات محلی بیشتری بر روی مقیاس­های برون­شهری دارند، نمونه جادویی این تصمیم­گیریها، ایجاد یک فروشگاه کوچک یا یک مرکز اجتماعات در یک مکان خالی در یک محله خاص است. با فرض­اینکه هر دو در ابتدا توسط ساکنین محله مورد استفاده قرارگیرند و آنها متحمل تاثیرات این تغییر قراربگیرند، آیا کسانی که دراین محله زندگی می­کنند نسبت به ساکنان شهری خارج ازاین محله حق دخالت بیشتری درتصمیمات متمرکز دارند؟ واضح است که این تصمیم فضای شهری را تولید می­کند و بنابراین همه ساکنان شهر حق دارند که در آن شرکت نمایند، اما آیا این حقوق در مقیاس­های برون شهری به حدی متفاوت خواهد بودکه ساکنین محله در تصمیم­گیری حق اظهارنظر بیشتری داشته باشند؟ و اگر این چنین باشد، چگونه تاثیر مقیاس­بندی شده و مدرج هر موضوع و تخصیص حقوق مربوط به آن تعیین می­گردد؟ دربیشترموارد منفی، اگر حقوق در مقیاس برون شهری متفاوت،باشد، آنگاه مشاهده اینکه چگونه محله­های ثروتمند می­توانند از قدرت توسعه­یافته خود برای مسدودکردن سکونت کم درآمدها در منطقه­شان و تقویت جدایی مسکونی استفاده کنند، بسیار آسان است. این درحالی است که درموارد دیگر مثلاً تصمیم در مورد یک ایستگاه خاص در یک سیستم راه آهن رفت و برگشتی در سراسر منطقه این مسئله وضوح چندانی ندارد. واضح است که این ایستگاه تاثیر همسایگی خاصی دارد، اما سایت و ویژگی­های ایستگاه (به عنوان مثال، جایی که در آن قرار دارد و اینکه بالای زمین یا زیر آن است) بر جغرافیای حمل و نقل کل منطقه تاثیر می­گذارد. در چنین مواردی، پرسش در مورد اینکه چه کسی و به چه میزان می­تواند مشارکت­کند پیچیده­تر شده و وابسته به نتیجه مبارزات سیاسی است.

**تغییر مقیاس تعریف عضویت سیاسی**

مطابق بررسیها، لوفور بسیار مشتاق است که ساکنان شهری را به عنوان کلیدی به سوی دربرگیری (شمول) سیاسی تعریف­نماید. او چنین استدلال می­کند که کسانی که در یک شهر زندگی می­کنند نسبت به آن دارای حقوقی می­باشند. این معیار یک راه جایگزین برای ایجاد تصور تعاریف مقیاس­بندی شده و مدرج از جامعه سیاسی را تشکیل می­دهد. ایده برتری عضویت سیاسی فعلی، ایده وستفالین است که در آن عضویت توسط شهروندی ملی یک فرد تعریف می­شود. در این طرح غالب، عضویت در جوامع سیاسی در مقیاس­های دیگر یعنی شهری، منطقه­ای یا جهانی، تابع عضویت در جامعه ملی است. برعکس، اصل محل سکونت، یک مقررات مدرج را تصور می­کند که در آن مقیاس شهری یک مقیاس برتر و غالب است که در آن جامعه سیاسی تعریف می­شود. تحت حقوق شهری، مقیاسهای دیگر جامعه، تابع مقیاس اجتماع شهری ساکنین است. یک فرد ممکن است هنوز بخشی از یک جامعه ملی باشد، اما از آنجایی که بدون توجه به ملیت، می­تواند در شهر به طور برابر زندگی کند، بنابراین سکونت شهری ابتدا باید درمقیاس جامعه سیاسی تعریف­گردد. بنابراین حقوق شهری به حمایت از یک مجموعه جایگزین از ارتباطات داخلی مقیاس­بندی شده و مدرج پرداخته و به بحث وگفتگو درباره یک دیدگاه برتر و غالب شهری از عضویت سیاسی علاوه بر یک دیدگاه برتر و غالب ملی می­پردازد (به شکل 1 نگاه کنید).

تغییر مقیاس جامعه سیاسی به این شیوه اکنون بیشتر از گذشته ممکن است. بسیاری از محققان به تازگی این استدلال را مطرح کرده­اندکه برتری (هژمونی) سازمان سیاسی و اقتصادی درسطح ملی، در نتیجه تغییرات جهانی سیاسی - اقتصادی در حال بی­ثباتی است. آنها اظهارداشته­اند که اشکال جدید شهروندی، عضویت سیاسی و هویت، به ویژه در مناطق اصلی اقتصاد جهانی مانند اروپا و آمریکای شمالی درحال گسترش است. آنها چنین استدلال می­نمایندکه شهروندی ملی و هویت ملی یک چارچوب غالب برای زندگی سیاسی به همان اندازه که زمانی بوده نیست. حقوق شهری هم از این شرایط بی­ثباتی مدرج و مقیاس بندی شده بهره مند خواهد شد و هم به این اوضاع بی­ثباتی اضافه می­گردد. با این­وجود، چنین رویکرد رادیکالی از روابط مدرج که عضویت سیاسی را تشکیل می­دهد، شامل درگیری و نزاع است. رابطه بین ساختار مقیاس­بندی شده فعلی و آنچه توسط حقوق شهری فرض م­شود، باید از طریق کشمکش­های سیاسی مورد مذاکره قرارگیرد. آیا حقوق شهری کاملاً مستقل ازملیت عمل می­کند یا تا حدودی مستقل است؟ به چه طریقی؟ اگر چه برای لوفور حقوق شهری به طور کامل مستقل از ملیت است، اما در عمل این دو هویت احتمالا باید در یک قرار مصالحه و سازش مورد مذاکره قرارگیرند و این روابط باید ازطریق ارتباط با هویت­های سیاسی غیرملی (بر اساس جنسیت، قومیت، محیط زیست و غیره) که درحال حاضر اهمیت آنها در حال افزایش است، پیچیده­تر گردد.

مبارزه­ای که بر فراز آن مقیاس درتعیین شمول سیاسی غالب باشد، بسیارمهم است زیرا این مقیاس داخل و خارج عضویت سیاسی را مشخص می­نماید. این استدلال دقیقاً همان چیزی است که توجه اسمیت به مقیاس ملی را جلب می­نماید و وی چنین استدلال می­نماید که تحت مدل عضویت سیاسی وستافلین، قلمروهای ملی داخل را باید از قلمروهای خارج تمیز داد یعنی باید" ما" را از "آنها" جداکرد. با وجود فعالیتهای اخیر که نشان دهنده کاهش مقیاس ملی به عنوان مقیاس تمایزها است، در ایالات متحده، مقیاس ملی هنوز بوضوح پس از حملات 11 سپتامبر یک نیروی بسیار قدرتمند در تمایز بین "ما" و "آنها" محسوب می­گردد (و البته به شکل بیهوده و مضخرفانه­ای تمایز بین "خوب" و "شر" نیز می­باشد). حقوق شهری برای ایجاد این تمایز یک مقررات مقیاس­بندی شده و مدرج و کاملاً متفاوت را معرفی می­کند. "ما" در حقوق شهری کسانی هستند که در شهر ساکن هستند و "آنها" کسانی هستند که در مکان های دیگر ساکن می­باشند. یکی از عناصر نامعلوم این فرمول تعریف «شهر» است. اگر مقیاس­شهری مقیاسی غالب باشدکه خارج را از داخل متمایز می­کند، بنابراین باید پارامترهای آن تعریف­گردد. نوشتجات و مقالات موجود در باب سیاستهای مقیاس نشان می­دهند که مقیاسها (مثلا مقیاس شهری) از پیش تعیین شده یا بدیهی نیستند بلکه آنها از طریق مبارزات سیاسی به طوراجتماعی ایجاد می­شوند. بنابراین، برای تعریف جغرافیای جامعه سیاسی که با حقوق شهری تعیین و محدود می­شود و به منظور تعیین اینکه چه کسی حق برخورداری از حقوق آن را دارد و چه کسی حق ندارد، مقیاس شهری باید از طریق یک فرایند مبارزه تعریف­شود. لوفور تاحدی به بررسی این موضوع کمک می­کند. او سرسختانه درمورد چگونگی وجود ابهام درتعریف مبهم"شهر" اقداماتی انجام می­دهد. به عنوان مثال، به وضوح درموضوع "لس­آنجلس" بیش از قلمرو قانونی و اختیارات شهرداری درگیر می­شود. محدودیت­های شهر به احتمال زیاد به منطقه شهری توسعه خواهد یافت. اما این محدودیت­ها تا چه میزان گسترده است؟ آیا ساکنان تیجوانا ساکنان لس­آنجلس درنظر گرفته می­شوند؟ با توجه به چه معیارهایی؟ واضح است که مکان­های منطقه شهری پوگت سوند سیاتل در «سیاتل» گنجانده شده است، اما درباره ونکوور چطور؟ یا پورتلند؟ آیا اینها شهرهای جداگانه­ای هستند یا همگی بخشی از یک کلانشهر با نام "کاسکادین" در نظرگرفته می­شوند؟ همچنین آنچه مهم است این است که چه کسانی ممکن است ساکنین "بین المللی" نامیده شوند؟. آیا یک فرد می­تواند در بیش از یک شهر ساکن باشد؟ اگر چنین است، آیا این افراد در هر دو شهر دارای حقوق کامل هستند؟ یا ازآنجایی که آنها نسبت به اکثریت کمتر برای سکونت به شکل کامل مورد قضاوت واقع می­شوند، فقط دارای حقوق جزئی می­باشند؟ همانند تمام سیاست­های مقیاس­بندی، مبارزه برای تعریف مقیاس شهری و ساکنین آن مشروط خواهد بود و تاثیر واقعی آن بر اعطای حقوق و مجوز و تولید فضای شهری قابل تصور نیست. درحالیکه تعریف عضویت سیاسی دریک مقیاس کوچکتر به شهروندان شهرنشین کنترل بیشتری بر فضای شهرشان اعمال می­نماید، همچنین آنها را تشویق می کند تا در جهان سیاسی خود بیشتر منزوی گردند. ازسوی دیگر، آنها کاملاً توانمند هستند و این توانمندسازی می­تواند آنها را وسوسه­کند تا از مسئولیت­هایشان دربرابر جوامع سیاسی ملی، قاره­ای یا جهانی عقب­نشینی بیشتری کنند. چنین پتانسیلی بواسطه انزوا قطعاً این سوال را مطرح خواهدکرد که چگونه حقوق شهروندی، می­تواند دموکراتیک باشد؟.

**نتیجه­گیری**

نیاز به دموکراسی بیشتر در شهرها آشکار است و تقریبا روشن است که دور جدید بازسازی جهانی این نیاز را حادتر کرده است. به نظر می­رسد توجه روزافزون به حقوق شهری نشان­دهنده ان چیزی است که می­تواند راه حل­های واقعی مشکلات مجوز و اعطای حقوق قانونی در شهرها را ارائه­دهد. با اینحال، نوشتجات و مقالات علمی فعلی تنها بخش سطحی این ایده را مورد مطالعه قرارداده­اند. بررسی عمیق این ایده با شکست مواجه می­شود و بنابراین بینش بسیارکمی در مورد اینکه آیا و چگونه امکان بسیج برای لغو تهدید رو به رشد به سوی دموکراسی شهری وجود خواهد داشت به ما ارائه می­دهد.



شکل 1: روابط مقیاس بندی شده جایگزین در تعریف عضویت سیاسی

تفسیر و استنباط نزدیک از نظریه لوفور نشان می­دهدکه حقوق شهری از دیدگاه او وعده واقعی موجود را به عنوان راهی برای پاسخگویی به مشکل محرومیت شهری ارائه می­کند. یک منبع مهم از مشکل فعلی، قدرت رو به رشد سرمایه و ناکفایتی درحال گسترش ساختارهای سیاسی لیبرال دموکراتیک بعنوان وسیله­ای برای بررسی این قدرت است. حقوق شهری لوفور یا همان حقوق دربرابر شهر، به طورمستقیم و با ارائه گزینه­های رادیکال بنابر ساختارهای لیبرال دموکراتیک، در مقابل قدرت سرمایه به مقاومت می­پردازد. بااینحال، وعده حقوق شهری باید توسط سوالات مهم و غیر قابل پاسخ در مورد نتایج اجتماعی و فضایی حقوق شهری بهبود بیشتری پیدا کند. از آنجایی که این یک معماری سیاسی کامل نیست، اما دری به سوی یک سیاست جدید و مشروط شهری محسوب می­گردد، بنابراین حقوق شهری را نمی­توان از قبل ارزیابی­کرد بلکه تأثیر آن بر ساختار اجتماعی و فضایی شهرها از طریق سیاستهای پیچیده و مشروط تعیین می­شود بطوریکه میتوان چنین دریافت که چه چیزی بهتر می­تواند به عنوان یک سیاست شهری مقیم در نظرگرفته شود.

استدلال ما براین است که یکی از بخش های مهم این سیاست، سیاستی چند بعدی مقیاس­بندی است. اگرچه نمی­توانیم آن را به طورکامل دراین مقاله تجزیه و تحلیل نماییم و همچنین یک سیاست شهری مقیم متمرکز ، یک سیاست متنوع از هویت و متفاوت خواهد بود. ازنظرما ضعف کلیدی در مفهوم لوفور این است که او ایده خود را از "ساکن یا مقیم" با "طبقه کارگر" در هم می­آمیزد. او چنین استدلال می­نماید که حقوق شهری باید توسط یک نیروی اجتماعی تحقق یابد که " دگرگونی رادیکالی" را در جامعه موجب می­شود (1996، ص 156) و این که « فقط طبقه کارگر می­تواند نماینده، متصدی اجتماعی یا حمایتگر این نیروی اجتماعی باشد» (1996، ص 158). اگر تصور شود که ساکنان اساساً برابر با طبقه کارگر هستند، آنگاه وظیفه آنها به مقاومت در برابر ضد سرمایه­داری تقلیل می­یابد. آنها باید بجای به چالش­کشیدن به عنوان مثال، شهر نژادپرستانه، شهر پدرسالارانه یا شهر دگرخواه جنسی که همه آنها در زندگی روزمره خود با آن مواجه هستند، شهر سرمایه­داری را به چالش بکشند. اما این دقیقاً قدرت تحلیلی و سیاسی ایده سکونت است که تعریف تابعیت سیاسی را برای دربرگیری بازه­ای از هویت­ها و منافع سیاسی مختلف پیش روی ما باز می­کند. بنابراین، طبقه و نژاد و جنسیت و تمایلات جنسی یک فرد برای زندگی در شهر اساسی محسوب می­شوند. مبارزات ساکنین در برابر انزوا و کم­توجهی، مبارزه علیه مجموعه­ای از ساختارهای اجتماعی و فضایی است که سرمایه­داری تنها یکی از آنها است. مفهوم ساکن یا مقیم به یک طبقه اجتماعی منفرد محدود نمی­شود بلکه می­تواند تمامی این هویتها و منافع متنوع را در هم آمیزد زیرا با تجربه روزمره در فضای زنده تعریف شده است. به طور واضح تحقیقات بیشتری لازم است تا چگونگی ارتباط میان سیاست هویت و تفاوت با سیاست شهری مقیم را بهتر درک نماییم.

بنابراین دستورکاری که ساکنان دنبال خواهندکرد، قابل پیش­بینی نیست؛ بلکه باید از طریق یک سیاست پیچیده شامل مقیاس، هویت و تفاوت در میان مبارزات دیگر مورد مذاکره قرارگیرد. حق مشارکت به معنای آن است که ساکنان در تصمیمی که فضای شهری را تولید می­کند نقش مهم و مرکزی ایفا خواهندکرد. آنچه که ساکنان با این قدرت تصمیم­گیری انجام خواهند داد هنوز مشخص نیست. آنها ممکن است تولید فضای شهری را برای تامین نیازهای ساکنان دنبال­کنند، اما نوع این نیازها از طریق مذاکره و مبارزه سیاسی تعیین می­گردد. اگرچه ممکن است ساکنان ارزش استفاده از فضای شهری را پیگیری­کنند، اما ممکن است لزوماً بدنبال تعبیر مارکسیستی از ارزش استفاده در مقایسه با ارزش مبادله نباشند بلکه درعوض ممکن است به تفکر درخصوص تصاحب یا تملک بعنوان حقوقی برای زنان برای دسترسی برابر و گردش ایمن در فضای شهری بپردازند. آنها ممکن است مانع تمرکز فضایی ساکنان غیر سفید در مناطق غیر سرمایه­گذاری اقتصادی شوند. آنها ممکن است فضای شهری را برای مقاومت در برابر حاشیه نشینی و انزوای همجنسگرایان زن و مرد تولیدکنند. به احتمال زیاد آنها ترکیبی پیچیده از اینها و دیگر پروژه­های سیاسی را دنبال خواهندکرد. ازآنجا که طیف وسیعی از هویت های سیاسی، ساکنان شهری را تعریف می­کنند بنابراین طیف وسیعی از منافع سیاسی وجود دارد که به تحریک وظایف آنها می­پردازد. نتیجه این کار احتمالاً دنبال کردن جغرافیای شهری ناهمگن و ترکیبی است که همه آنها با اینحال، در یک شهر ایجاد شده برای تامین نیازهای پیچیده و چندگانه ساکنین شهری وجه اشتراک دارند.

اگرچه حقوق شهری این سیاست را ممکن می­سازد، اما نتیجه نامعلوم آن به دموکراسی شهری بزرگتر یا شکل های جدید سلطه سیاسی منجرخواهدشد. این عدم قطعیت و پتانسیل برای نتایج نامطلوب در بسیاری از مقالات علمی مربوط به حقوق شهری به دلیل یک پیش­فرض فراگیر و غیرانتقادی مبنی بر مثبت­بودن ذاتی حقوق است که بدون مباحثه مورد قبول واقع شده است. مقصود این است که به واسطه این مقاله با ایجاد یک مشارکت انتقادی پایدار با حقوق شهری می­توان از این فرض فراتر رفت. اما ارائه این مقاله درجهت استنباط و تفسیر ایده لوفور کافی نیست و حقوق لوفوری هم تنها به شکل ایده­ای برای شهر شکل نگرفته است. بنابراین، حقوق شهری قطعاض به تنهایی برای ایجاد یک دموکراسی رادیکال­تر و فقط شهری کافی نیستند. بعنوان­مثال، تعصب طبقاتی لوفور، بدین معنی است که دیدگاه های دیگر برای ایجاد یک دیدگاه کامل­تر نسبت به دموکراسی شهری مورد نیاز هستند. تحقیقات بیشتر برای فهمیدن اینکه چگونه لوفور با دیدگاه­های دیگر از دموکراسی رادیکال و شهروندی مانند مواردی از آریس ماریون یانگ، نانسی فریزر، شانتال موف، و نیرا یوال دیویس در میان بقیه افراد می­تواند ارتباط برقرارکرده و ترکیب شود، مورد نیاز است. این دیدگاه­ها، بواسطه سهمشان، تمایل به لغو و نادیده گرفتن چشم انداز عمیق جغرافیایی لوفور دارند و بنابراین به نظر می رسد پتانسیل زیادی در ترکیب دیدگاه­های مختلف وجود دارد. امید ما بر این است که این مقاله بتواند به عنوان یک نقطه شروع برای بحث­های مداوم و صریحتر در مورد این مسئله کمک­رسان باشد که چه حقوقی باید حقوق شهری باید در نظرگرفته شوند و اینکه چه چیزی ممکن است در دموکراسی شهری بیشتر مشارکت و همکاری داشته باشد.

**یادداشت­ها**

 بیان این مسئله نیز حائز اهمیت می­باشد که حقوق شهری را به عنوان تنها یا بهترین استراتژی برای تجدید دموکراسی شهری ارائه ننماییم. هدف این مقاله ارزیابی انتقادی حقوق شهری در برابر دیگر رویکردها به سوی دموکراسی رادیکال نیست، بلکه بررسی حقوق شهری بعنوان یک گزینه رادیکال دموکراتیک موردتوجه اما توسعه نیافته در بعد جغرافیایی می­باشد.

بعنوان مثال، در جاهای دیگر با سوالاتی درخصوص چگونگی تفسیر و بیان حق شهروندی باتوجه به تغییر فرمهای شهروندی(پورسل، زیر چاپ) روبروی می­شویم.

تفسیر و استنباط ما از دیدگاه لوفور هم به فرانسه و هم به انگلیسی است. البته به زبان انگلیسی بیشتر از زبان فرانسه تکیه دارد. در دیدگاه لوفور (1996) یک ترجمه کامل از Le droit à la ville و یک ترجمه از بیشتر بخشهای Espace et politique وجوددارد. البته درجایی که فرانسوی ترجمه نشده است، به طور کامل بر فرانسوی بودن آن تاکید داشته­ایم.













